



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه پنجاهم؛ شنبه ۱۳۹۱/۱۱/۷

انقسام حکم اخذ از ظالم به اعتبار نفس مال به احکام ثلاثه در نظر شیخ

مرحوم شیخ می فرماید اخذ از ید ظالم به اعتبار نفس مال، به حرام، مکروه و واجب منقسم می شود. حرام در جایی است که بداند غصبی است و مالک رضایت به آن ندارد. مکروه جایی است که مشتبه باشد و واجب، موارد وجوب استنفاذ اموال مردم از ید ظالم است، حتی بر حاکم شرع واجب است استنفاذ آنچه بر ذمه‌ی ظالم از حقوق سادات و فقراء است، هرچند به عنوان تقاص باشد. بلکه حتی آحاد مردم خصوصاً مستحقین خمس و زکات (فقراء و سادات) در صورت عدم امکان استیذان از حاکم شرع، خود می توانند استنفاذ کنند.^۱

بررسی کلام مرحوم شیخ

در مورد موارد حرمت و کراهت اخذ به اعتبار نفس مال، قبلاً بحث کرده ایم. اما موارد وجوب اخذ به اعتبار نفس مال که مرحوم شیخ فرمود در جایی است که استنفاذ اموال مردم از ید ظالم واجب باشد، می گوییم این کلام درست است چرا که همه بالخصوص حاکم، موظف به قیام به

۱. کتاب المكاسب، ج ۲، ص ۱۹۸:

اعلم، أن أخذ ما في يد الظالم ينقسم باعتبار نفس الأخذ إلى الأحكام الخمسة، وباعتبار نفس المال إلى المحرم والمكروه والواجب. فالمحرم ما علم كونه مال الغير مع عدم رضاه بالأخذ. والمكروه المال المشتبه. والواجب ما يجب استنفاذه من يده من حقوق الناس، حتى أنه يجب على الحاكم الشرعي استنفاذ ما في ذمته من حقوق السادة والفقراء ولو بعنوان المقاصة، بل يجوز ذلك لآحاد الناس، خصوصاً نفس المستحقين مع تعذر استئذان الحاكم.

قسط و رفع ظلم هستند. و این کلام که حتّی بر حاکم شرع واجب است از ظالمی که خمس و زکات اموالش را - که عین آن حقّ سادات و فقراء است - نپرداخته و تلف کرده و لذا بر ذمه اش آمده، حقّ سادات و فقراء را بگیرد، کلام درستی است.

و اما این که فرمود «و لو بعنوان المقاصه» یعنی حاکم شرع حتّی می تواند به عنوان تقاص، حقّ سادات و فقراء را از ظالم اخذ کند، می گوئیم این کلام طبق این مبنا - که شاید مبنای مشهور باشد - درست است که عنوان سادات و فقراء مالک خمس و زکاتند و چون ظالم آن را تلف کرده و حاضر نیست بپردازد، حاکم شرع که بر عنوان سادات و فقراء ولایت دارد، می تواند به عنوان تقاص از اموال ظالم بردارد. یعنی همان طور که اگر کسی از دیگری بستانکار است و بدهکار، از پرداخت بدهی ابا می کند، بستانکار علی الاصح می تواند مالی از بدهکار را به عنوان تقاص بردارد، حاکم شرع نیز به عنوان ولی می تواند چنین کاری کند. پس این کلام شیخ هم طبق قاعده است و شاید طبق فتوای اکثر باشد.

اما این که شیخ در ادامه فرمود «بل يجوز ذلك لأحد الناس»؛ یعنی بر آحاد مردم جایز است اموال مانعین زکات و خمس را بردارند، می گوئیم اگر مراد این باشد که آحاد مردم می توانند ظالم را مجبور کنند که خمس و زکاتش را بپردازد، کلام درستی است، چرا که این عمل مصداق امر به معروف و نهی از منکر بوده و با رعایت شرایط و مراتبش نه تنها جایز، بلکه واجب است.

و اگر با امر و نهی زبانی خمس و زکاتش را پرداخت نکرد، می توانند او را مجبور کنند که بپردازد و این عمل به تعبیر روایت، بالاترین برّ و نیکی به او است.

در صحیحی عبدالله بن سنان که در اوائل مکاسب نیز ذکر کرده ایم می فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: إِنَّ أُمَّيْ لَأ تَدْفَعُ يَدَ لَأَمِسٍ
فَقَالَ: فَأَحْسِنَهَا قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ قَالَ: فَمَنْعَ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهَا قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ قَالَ: قَيِّدْهَا
فَأِنَّكَ لَا تَبْرُهَا بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ تَمْنَعَهَا مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱.

عبدالله بن سنان از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمودند: مردی نزد رسول الله صلى الله عليه وآله آمد و عرض کرد: مادرم دست هیچ کسی را که به او تعرض می کند دفع نمی کند، حضرت فرمودند:

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، باب ۴۸، ح ۱، ص ۱۵۰ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۲.

او را حبس کن، عرض کرد: این کار را کردم [ولی تأثیری نداشت] فرمودند: دیگران را از داخل شدن بر او منع کن، عرض کردم: چنین کردم [ولی فایده‌ای نداشت] فرمودند: او را در قید و بند کن، پس به درستی که برّ و نیکی به او نمی‌کنی که افضل از این باشد که او را از محارم خدا بازداری!

پس مجبور کردن ظالم به این که خمس و زکاتش را بپردازد، بالاترین برّ و نیکی است. بله اگر اجبار، ملازم با تصرف دیگری در نفس یا مال او باشد، این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر با شرایط آن گرچه جایز است، ولی دیگر واجب نیست. به دلیل روایات متعددی که در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۱ وارد شده از جمله:

- موثقه‌ی ابی بصیر:

وَعَنْهُمْ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا] عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ قُلْتُ: كَيْفَ أَقِيهِمْ؟ قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدِّ وَقَيْتَهُمْ وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ.^۲

ابوبصیر می‌گوید درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ سؤال کردم چگونه اهل را از آتش باز دارم؟ فرمودند: آن‌ها را به آنچه خداوند دستور داده، امرشان می‌کنی و از آنچه خدا آنان را بازداشته، نهی می‌کنی، پس اگر تو را اطاعت کردند، تو آن‌ها را از [آتش] حفظ کرده‌ای و اگر سر باز زدند، تو آن‌چه را بر عهده‌ات بوده انجام داده‌ای.

این روایت به روشنی بیان می‌کند بیش از امر و نهی زبانی واجب نیست و اگر کسی امر و نهی زبانی کند، به وظیفه‌اش حتی نسبت به خانواده‌اش - با آن‌که وظیفه‌ی انسان نسبت به خانواده‌اش سنگین‌تر از مردم عادی است؛ زیرا خداوند، اهل را اختصاص به ذکر کرده است - عمل کرده است.

۱. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، کتاب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، ابواب الامر و النهی و ما یناسبها، باب ۹، ح ۲، ص ۱۴۸ و الکافی، ج ۵، ص ۶۲.

۳. این روایت مقطوعه است، اما در روایات متعدد دیگری تصریح شده که ابی بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرده است.

- روایت عبدالاعلی مولى آل سام:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَدَّافٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ^۱ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ جَلَسَ
رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي وَقَالَ: أَنَا عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِي كُلُّتُ أَهْلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:
حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسَكَ^۲.

عبدالاعلی مولى آل سام از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمودند: وقتی این آیه ی شریفه
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ نازل شد، یکی از مسلمانان نشست و شروع
کرد به گریه کردن و گفت: من نسبت به خودم عاجز بودم حالا نسبت به اهل خود نیز مکلف
شدم! رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: همین که آن ها را نسبت به آنچه به خود امر می کنی امرشان کنی
و از آنچه نسبت به خود نهی می کنی نهیشان کنی، کفایت می کند.

بنابراین این روایت و روایات دیگری که وجود دارد، بیان می کند امر به معروف و نهی از منکر زبانی با
رعایت شرایطش کافی است و اجبار عملی مانع زکات و خمس، گرچه جایز است ولی واجب نیست.

عدم جواز تقاص مستحقین زکات و خمس در صورت تعذر استیذان از حاکم

اما این که مرحوم شیخ فرمودند مستحقین (سادات و فقراء) در صورتی که استیذان از حاکم ممکن
نباشد، می توانند تقاص کنند، می گوئیم:

در صورت عدم امکان استیذان از حاکم این که مستحقین خودشان بتوانند تقاص کنند، درست نیست؛
زیرا فقراء و سادات، قبل از این که زکات و خمس را دریافت کنند، مالک نمی شوند و این که گفته می شود
فقراء و سادات در خمس و زکات شریک اغنیاء هستند، به این معنی نیست که در عین به نحو مشاع شریک
باشند یا مالک ذمه ی غنی باشند، بلکه اظهر آن است که عنوان فقراء و عنوان سادات، مالک خمس و زکاتند
نه اشخاص فقراء و سادات.

بنابراین اشخاص فقراء و سادات که مالک نیستند، پس چطور می توانند تقاص کنند؟! تقاص حق مالکی
است که دیگری مالش را غصب کرده و از دادن آن استنکاف می کند، ولی در مورد زکات و خمس،

۱. این روایت از لحاظ سند به خاطر عبدالاعلی مولى آل سام جای تأمل است.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۷ و الکافی، ج ۵، ص ۶۲.

اشخاص فقراء و سادات تا خمس و زکاتی به آنها پرداخت نشده، مالک نیستند، تا بتوانند تقاص کنند.

بله، حاکم شرع از آنجا که ولایت بر عنوان فقراء و سادات دارد، می‌تواند به آنان به عنوان عامل اذن دهد از اموال ظالم بردارند.

إن قلت: در چنین مواردی اگر حاکم شرع نباشد که اذن دهد، عدول مؤمنین می‌توانند متصلی شوند، بلکه بالاتر حتی اگر عادل هم نباشد، مؤمنین مورد وثوق می‌توانند تصدی کنند و حتی تقاصاً بردارند.

قلت: جواز تصدی عدول مؤمنین و در نبود عادل، مؤمنین مورد وثوق، اختصاص به جاهایی دارد که می‌دانیم شارع راضی نیست آن امر بر زمین بماند؛ مثلاً مال یتیمی در حال تلف شدن است و باید کسی متصلی آن شود تا از تلف شدن نجات پیدا کند، این‌جا چون می‌دانیم شارع راضی نیست این امر بر زمین بماند، اگر حاکم شرع نبود، وظیفه‌ی عدول مؤمنین است متصلی شوند و اگر عادل نبود، مؤمنین مورد وثوق وظیفه دارند متصلی شوند تا از تلف مال یتیم جلوگیری کنند. اما در ما نحن فیه نمی‌دانیم شارع راضی باشد در صورت عدم وجود حاکم شرع، هر کسی در آن تصرف کند. بنابراین این‌که در نبود حاکم شرع افراد خود بتوانند حسباً متصلی شوند، جای تأمل است.

احتساب مظالم تالف از دیون میت ظالم

مطلب آخری که مرحوم شیخ^{رحمته} در مورد بحث جوائز السلطان مطرح می‌کند آن است که مظالم تالفی که بر عهده‌ی ظالم است، اگر در حیاتش اداء نکرد، بعد از موتش جزء دیونش محسوب شده و از میراثش استثناء می‌شود؛ زیرا آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۱ یعنی همان‌طور که اگر شخصی از دیگری مالی را قرض کرد و از دنیا رفت، آن مقدار مال جزء دیونش محسوب شده و از میراثش کم می‌شود - یعنی اول باید آن را از میراثش جدا کرد، آن‌گاه بین ورثه تقسیم شود - در این‌جا هم اگر مظالم تالفی بر عهده‌ی ظالم باشد - مثلاً اموالی را غصب سپس تلف کرده یا خمس و زکات بر عهده‌اش بوده و تلف کرده - آن هم جزء دیونش محسوب شده، باید از میراثش کم شود، آن‌گاه اموال ظالم بعد از کسر

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوَاهُ فَلِلْأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾

وصیّت مشروع، بین ورثه تقسیم شود.^۱

این مسأله، مسأله‌ی واضحی بوده و طبق قاعده است، ولی از آن‌جا که شخصیت بزرگی مثل کاشف الغطاء[ؒ]، خلاف این را فرموده و ممکن است باعث شود کسان دیگری هم مرتکب این خطا شوند، شیخ این مسأله را مطرح فرموده است.

عدم احتساب مظالم تالف از دیون میت ظالم در نظر کاشف الغطاء[ؒ]

کاشف الغطاء فرموده است: مظالمی که بر عهده‌ی ظالمین است و تلف شده، از دیون آن‌ها محسوب نمی‌شود؛ یعنی بعد از مرگشان از ترکه‌شان کم نمی‌شود، هرچند فی الواقع بر آن دین اطلاق می‌شود، ولی دینی که در آیه‌ی شریفه می‌فرماید ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ شامل چنین دینی نمی‌شود؛ زیرا:

ادله‌ی کاشف الغطاء[ؒ] بر عدم احتساب مظالم تالف از دیون میت ظالم

۱. ادله، انصراف به چنین دینی ندارد، بلکه مراد از دین در آیه‌ی شریفه، دیون عادیه است و شامل دیون این چنین ظالم نمی‌شود، لامحاله عمومات ارث و وصیت به جای خود باقی است و بدون کسر چنین دیونی با آن معامله می‌شود.

۲. سیره‌ی متصله که یثاً بیداً از مبداء اسلام تا به امروز رسیده، این چنین بوده که مظالم ظالمین را جزء دیونشان محسوب نمی‌کردند.

بنابراین حتی اگر خود ظالمین نیز وصیت کنند که مظالم مرا از اموال جبران کنید، باز جزء دیونشان

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۹۸:

و کیف کان، فالظاهر أنه لا إشكال فی كون ما فی ذمته من قيم المتلفات غصباً من جملة ديونه، نظیر ما استقر فی ذمته بقرض أو ثمن مبيع أو صدق أو غيرها.

و مقتضى القاعدة كونها كذلك بعد موته، فيقدم جميع ذلك على الإرث و الوصية، إلا أنه ذكر بعض الأساطين: أن ما فی يده من المظالم تالفاً لا يلحقه حكم الديون فی التقديم على الوصايا و الموارث؛ لعدم انصراف الدين إليه و إن كان منه و بقاء عموم الوصية و الميراث على حاله، و للسيرة المأخوذة يثاً بیداً من مبدأ الإسلام إلى يومنا هذا، فعلى هذا لو أوصى بها بعد التلف أخرجت من التث.

۲. شرح الشيخ جعفر على قواعد العلامة ابن المطهر، ص ۱۰۱:

و يؤخذ من المظالم قهراً مع الإمكان إن بقيت فی يده و عوضها مع التلف و يقاص بها من أمواله مع حياته و لو كانت ودائع على نحو ما سيجيء في كتاب الغصب إلا إن ما فی يده من المظالم تالفاً لا يلحقه حكم الديون فی التقديم على الوصايا و الموارث لعدم انصراف الدين إليه و إن كان منه و بقاء عموم الوصية و الموارث على حاله و للسيرة المأخوذة يثاً بیداً من مبدأ الإسلام إلى يومنا هذا، فعلى ذلك لو أوصى بها بعد التلف خرجت من التث.

محسوب نمی‌شود، بلکه از ثلث اموالش کم می‌شود. و اگر مظالمش بیشتر از ثلث اموالش باشد، رضایت و اجازه‌ی وراثت در پرداخت بیش از ثلث لازم است.

نقد کلام کاشف الغطاء

در مورد دلیل اولشان که فرمود: ادله انصراف به چنین دینی ندارد - که بهتر است این طور تعبیر کنیم ادله از چنین دینی منصرف است - می‌گوییم: همان‌طور که مرحوم شیخ فرمودند^۱، چه فرقی است بین اموالی که ظالم سهواً تلف کرده و بین اموالی که عدواناً و ظلماً تلف کرده که نسبت به اموالی که سهواً تلف کرده بگوییم جزء دیونش محسوب می‌شود و باید از ترکه‌اش کم شود، ولی اگر عدواناً و ظلماً تلف کرده باشد، جزء دیونش محسوب نشده از ترکه‌اش کم نمی‌شود؟!

هم‌چنین چه فرقی بین ظلمه و غیر ظلمه در این جا وجود دارد که اگر ظلمه اموال مردم را عدواناً و ظلماً تلف کنند، از دیونشان محسوب نمی‌شود، ولی غیر ظلمه اگر چه عدواناً و ظلماً مالی را تلف کنند، از دیونشان محسوب می‌شود؟!

پس دلیل اولشان بر انصراف ادله از چنین دیونی درست نیست. اطلاق آیه‌ی شریفه شامل آن می‌شود و هیچ مانعی از شمول وجود ندارد.

و اما دلیل دومشان که فرمود: سیره بر عدم احتساب مظالم تالف از دیون ظلمه وجود دارد می‌گوییم:

اولاً: چنین ظلمه‌ای تعدادشان کم است و در حلی نیست که بتوان بر کیفیت برخورد با ترکیه‌ی آنان،

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۹۹:

و فيه: منع الانصراف؛ فإننا لا نجد بعد مراجعة العرف فرقاً بين ما أتلّفه هذا الظالم عدواناً و بين ما أتلّفه نسياناً، و لا بين ما أتلّفه عدواناً هذا الظالم و بين ما أتلّفه شخص آخر من غير الظلمة، مع أنه لا إشكال في جريان أحكام الدين عليه في حال حياته من جواز المقاصة من ماله كما هو المنصوص، و تعلق الخمس و الاستطاعة و غير ذلك، فلو تمّ الانصراف لزم إهمال الأحكام المنوطة بالدين وجوداً و عدماً من غير فرق بين حياته و موته.

و ما ادّعاء من السيرة، فهو ناشئ من قلة مبالاة الناس كما هو ديدّتهم في أكثر السير التي استمرّوا عليها؛ و لذا لا يفرّقون في ذلك بين الظلمة و غيرهم ممّن علموا باشتغال ذمّته بحقوق الناس من جهة حقّ السادة و الفقراء، أو من جهة العلم بفساد أكثر معاملاته، و لا في إنفاذ وصايا الظلمة و توريث ورثتهم بين اشتغال ذمّمهم بعوض المتلفات و أرش الجنایات، و بين اشتغالها بديونهم المستقرّة عليهم من معاملاتهم و صدقاتهم الواجبة عليهم، و لا بين ما علم المظلوم فيه تفصيلاً، و بين ما لم يعلم؛ فإنّك إذا تتبعت أحوال الظلمة وجدت ما استقرّ في ذمّمهم من جهة المعاوضات و المداینات مطلقاً، أو من جهة خصوص أشخاص معلومين تفصيلاً، أو مشتبهين في محصور كافيّاً في استغراق تركتهم المانع من التصرف فيها بالوصية أو الإرث. و بالجملة، فالتمسك بالسيرة المذكورة أو هن من دعوى الانصراف السابقة، فالخروج بها عن القواعد المنصوصة المجمع عليها غير متوجّه.

سیره اطلاق کرد.

ثانیاً: چنین سیره‌ای هم اگر باشد، منتسب به خود ظالمین و اطرافیان‌شان است که به خاطر قلتِ مبالغات، چنین می‌کردند و در هنگام حیات ظالمین هم به آن‌ها اعتراض نمی‌کردند. بنابراین چنین سیره‌ای کاشفیتی از حکم شرع ندارد.

و در مورد عدم اعتراض معصومین علیهم‌السلام هم می‌گوییم:

اولاً: در مرأی و منظرشان نبوده. **ثانیاً:** با اطلاقات و عمومات فراوانی که از معصومین علیهم‌السلام رسیده، این سیره مورد ردع قرار گرفته است و به گونه‌ای شیوع نداشته که نیاز به ردع خاصی باشد.

و اساساً متشرعه چنین سیره‌ای را قبول نمی‌کنند، بلکه می‌گویند این اموالی را که ورثه می‌خورند، مال مردم است و باید به آن‌ها ردّ شود. بنابراین کلام شیخ کبیر کاشف الغطاء درست نیست و به قول مرحوم شیخ در ردّ ادعای انصراف، اگر کلام کاشف الغطاء را بپذیریم، لازمه‌اش آن است احکام مربوط به دین را بدون دلیل اهمال کنیم.

بحمد الله مسأله‌ی ثانیة از مسائلی که مرحوم شیخ در خاتمه‌ی مکاسب محرمه ذکر کردند، بصُورِها المختلفة مورد رسیدگی قرار گرفت و به اتمام رسید و يقع الکلام فی المسألة الثالثة ان شاء الله تعالی و له الحمد.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی